

## نگاه شاعرانه پایان متافیزیک

طاهره مسگر هروی<sup>۱</sup>



تاریخ دریافت: ۹۴/۱۰/۰۴

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۱۴

### چکیده

عنوان این مقاله برداشتی است از اندیشه‌ی مارتین هیدگر<sup>۲</sup> که معتقد بود تنها «نگاه شاعرانه» به «هستی» قادر است بشر امروز را که به شدت درگیر تکنولوژی غربی شده و به عبارتی به اسارت آن چه خود ساخته است در آمده، از بی جهانی، خود بیگانگی<sup>۳</sup> و بی هدفی نجات دهد. از سوی دیگر هیدگر رویکرد متافیزیکی انسان در دوران مدرن را مانع حضور و ظهور «حقیقت» و «هستی» می‌داند، و معتقد است تنها به واسطه‌ی بازگشت به زبان شاعرانه، هم چون انسان عصر هومری، می‌توان هستی را دریافت.

مقاله‌ی پیش رو، بر روی اندیشه‌ی هیدگر در زمینه‌ی رویکرد شاعرانه به «هستی» در تقابل با نگرش متافیزیکی متمرکز بوده و در راستای روشننگری و تبیین آراء او در این زمینه ابتدا مفهوم «متافیزیک» و گستره‌ی آن در جریان تاریخ اندیشه‌ی فلسفی بیان می‌شود. هیدگر فیلسوفی پس از کانت است، نه تنها به لحاظ ترتیب زمانی، بلکه به لحاظ تفکر نیز. بر همین اساس، اندیشه‌ی محوری ایمانوئل کانت<sup>۴</sup> در زمینه‌ی طرح مسئله‌ی «متافیزیک»، نظر او در باره‌ی هنر شاعری و هنر به طور کلی، هم چنین نظر ریچارد رورتی<sup>۵</sup> فیلسوف متأثر از هیدگر از مباحث مطرح شده می‌باشد.

**واژگان کلیدی:** نگاه شاعرانه، از خود بیگانگی، تکنولوژی، هستی، متافیزیک، انسان عصر هومری.

۱- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ایران. mahnaz\_heravi59@yahoo.com

2 - Martin Heidegger

3 - Alienation

4 - Immanuel Kant

5 - Richard Rorty

## مقدمه

درگیری انسان امروز با تکنولوژی و آثار آن روز به روز در حال توسعه است، چنان که دیگر جایی برای اندیشه‌ی معنوی - تأملی باقی نمانده است، و تمام زندگی بشر امروز درگیر نگاهی سودانگار و حسابگر شده است. به عبارتی آن چه قرار بود آسایش و آرامش برای بشر آینده به ارمغان آورد، خود تبدیل شده است به ابزاری جهت از دست دادن آرامش و صلح، و بشر به ابزاری کور در دست این خود ساخته یعنی تکنولوژی بدل شده است. برخی از فیلسوفان و اندیشمندان بر این باورند که تنها هنر، و در این میان هنر شاعری برتر از هر معرفتی، انسان امروز را با معنای اصیل وجودی او آشتی می‌دهد. هیدگر راه نجات بشر امروز را "نگاه شاعرانه" به هستی می‌داند. نیچه، هیدگر، میشل فوکو، ریچارد رورتی و برخی دیگر از فیلسوفان بر برتری هنر نسبت به فلسفه، متافیزیک و علم تأکید داشته‌اند. این در حالی است که افلاطون شعر را دو مرتبه دور از حقیقت معرفی می‌کرد و فلسفه را بر آن برتری می‌نهاد. او معتقد بود یک نزاع قدیمی میان فلسفه و شعر وجود دارد. (دایرة المعارف فلسفه: ۲۰۱۲)

ایمانوئل کانت نخستین فیلسوفی است که به طور جدی مرز میان اندیشه‌ی مفهومی و قضاوت ذوقی را مشخص کرد. "او شعر را به عنوان بخشی از هنر زیبا، در خود بسنده و پیوند دهنده‌ی جهان حسی با ایده‌های اخلاقی می‌دانست." (میر عبدالحسین نقیب زاده، ۳۴۹: ۱۳۷۴) "او معتقد بود هنر زیبا از جمله شعر با موضوعات واقعی سر و کار ندارد بلکه خود آفریننده‌ی واقعیات تازه و ناب است. هنر زیبا بر آمده از "ذوق" هنری است، و هدفی را بیرون از خود دنبال نمی‌کند و از هیچ گونه قاعده و مفهومی نیز پیروی نمی‌کند، با این همه تأثیر آن بسی بیشتر از چیزهایی است که بر قواعد و قوانین متکی هستند و هدفی بیرون از خود را دنبال می‌کنند."











ابداع اصطلاح "بازی زبانی" نشان می‌دهد که تنها کاربرد زبان است که "معناداری" را توجیح می‌کند. به اعتقاد او این خطای فیلسوفان بوده که جملات را به سه نوع اصلی یعنی اخباری، پرسشی و امری تقسیم کرده و سپس آن را به کل وجوه زندگی تسری داده اند، در حالی که انواع گوناگون بی شماری از کاربرد آن چه ما "نمادها"، "واژه‌ها" و "جمله‌ها" می‌خوانیم، وجود دارد. (ماری مک گین، ۸۶: ۱۳۸۲) ویتگنشتاین در آثار سپسین خود با دیدگاه پراگماتیستی که ارائه می‌کند نه تنها با متافیزیک نمی‌ستیزد بلکه آن را گونه‌ای از بازی زبانی و وجهی از وجوه رویکرد بشر به زندگی می‌داند. با این همه او با متافیزیکی که به نحوی تجربی ارائه شده است مخالفت می‌ورزد. برای مثال او می‌گوید فروید<sup>۱</sup> اندیشه و فرض‌های خود را علمی قلمداد می‌کند در حالی که آن چه او می‌گوید تنها یک نظریه پرداز است. (ک. ت. فن، ۱۲۷:)

"کارل پوپر"<sup>۲</sup> "ابطال‌پذیری" را تنها ویژگی سنجش سخن علمی می‌دانست و معتقد بود فرضیه‌ها و حدس‌ها در قلمرو آزمون علمی سنجیده می‌شوند و هر فرضیه‌ای بیرون از این آزمون از لحاظ علمی بی اعتبار است. " (رضا داوری، ۱۴۰: ۱۳۸۵) پوپر مانند ویتگنشتاین معتقد بود برخی از نظریه‌ها که در صورت ظاهر به عنوان نظریه‌های خوب علمی مطرح می‌شوند در واقع، تنها شکل نظریه‌های علمی را دارا هستند، ولی از آن جایی که فاقد ویژگی "ابطال‌پذیری" هستند، باید کنار نهاده شوند. پوپر در این میان نظریه‌ی تاریخ مارکس، روانکاوی فرویدی و روانشناسی آدلری را مبتلا به این نقیصه می‌داند. (آلن ف. چالمرز، ۵۵: ۱۳۷۴)

در اندیشه‌ی مارتین هیدگر، مفهوم "سوبژکتیویسم"<sup>۳</sup> با مفهوم "متافیزیک" همراه می‌گردد. تا آن جا که می‌توانیم تاریخ متافیزیک را به منزله‌ی تاریخ گسترش

1 - Sigmund Freud

2 - Karl Popper

3 - Subjectivism





به اعتقاد هیدگر یکی از معضلاتی که پس از دکارت فلسفه بدان دچار شده است، مسائلی چون اثبات وجود جهان خارج، تبیین رابطه ذهن و جهان، اثبات وجود اذهان دیگر و پاره‌ای دیگر از مسائل معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی است. (خاتمی، ۲۱):

"به اعتقاد او طرح این موضوعات، فلسفه را با متافیزیک همراه ساخته زیرا درگیری فیلسوفان با این موضوعات همانا گرفتار شدن به معضل "سوبژکتیویته" است. "مارتین هیدگر، ۲۲: ۱۳۸۴) هیدگر می‌گوید ما نمی‌توانیم برای فهم "هستی" از افق آن خارج شویم. پرسش از "هستی" که تنها به انسان تعلق دارد در واقع به گونه‌ای فعالیت و آشکارگی خود "هستی" است خود این پرسش ما را به سوی پرسشگر و به سوی نحوه‌ی هستی وی به منزله‌ی یک نحوه از "هستی" سوق می‌دهد. در واقع جایی که این ادعا وجود داشته باشد که می‌توان از افق نهایی "هستی" خارج شد و آن را به پرسش گرفت و سپس به تحلیل یا شناسایی آن نایل شد ما به قلمرو "متافیزیک" وارد شده‌ایم. (عبدالکریمی، ۴۵-۴۴) هیدگر فلسفه را به این دلیل نقد می‌کند که بیهوده خواهان دست‌یابی به حقایق مطلق، تغییر ناپذید و ابدی است. از نظر هیدگر اساساً چنین حقایق مطلق وجود ندارد. هر گونه فهم و تفسیر ما از عالم همواره برآمده از بافت عالمی است که در آن زندگی می‌کنیم، به عبارتی ما همواره درکی پیشین از هستی داریم. (مارتین هیدگر، ۲۳۴: ۱۹۶۵) به همین دلیل هیدگر به جای "انسان" از اصطلاح "دازاین" (آنجا- هست)، استفاده می‌کند. او می‌گوید، هستی "من" با "من" آغاز نمی‌شود، بلکه هستی "من" در استمرار تاریخ، فرهنگ و سنتی است که هستی "من" در آن میان نهاده یا پرتاب شده است. (عبدالکریمی، ۶۰-۵۹) هیدگر می‌گوید زمانی بود که "هستی" خود ظاهر می‌شد. "هستی" ناپنهان و ناپوشیده خود را هم چون







هراسناک جلوه می‌دادند و یا الفاظی را در شعر خود به کار می‌گرفتند که با فرهنگ و ادب سازگاری نداشت. او می‌گوید حقیقت باید مقام بالایی در فضایل اخلاقی داشته باشد. (افلاطون، -۳۵-۳۴: ۲۰۰۲)

### بازی آزاد خیال. کانت

برای کانت شعر آزادترین و برترین هنر در میان سایر هنرهاست. شعر باید یک مفهوم جدید بیافریند، نه این که بی‌معنا و بی‌مفهوم باشد. (فلسفه و ادبیات، جلد ۳۲، ۳۷۳: ۲۰۰۸)

با اینهمه؛ معنادار بودن بکارگیری "مفاهیم فهم" برای رسیدن به شناسایی چیزها نیست. از دیدگاه او هنر با "قضاوت ذوقی" که تنها یک "نظاره‌گر" صرف است سر و کار دارد. در چنین قضاوتی، هستی چیزها مورد نظر نیست، بلکه تنها سر و کار آن چگونگی یک چیز در نسبتی است که با دلپذیر بودن یا دلپذیر نبودن دارد. (کانت، ۴۸: ۱۹۶۱) از دیدگاه کانت، هنر، با علم، ادراک مفهومی و نیز کار و صنعت تفاوت دارد. هنر فارغ از هر گونه علاقمندی به نتیجه است. (دائرة المعارف اینترنتی فلسفه) "قضاوت ذوقی" و "زیبا شناسانه" آن گاه ممکنست، که با آزادی و آفرینندگی نیروی خیال همراه باشد و چگونگی‌های حسی و یا مفهوم‌های فهم، بازدارنده‌ی فعالیت آزاد و نیروی خیال نگردند، و چنان نشود که قضاوت "زیبا شناسانه" به صورت قضاوت "تعیین کننده" در آید. (نقیب زاده، ۳۵۹: ۱۳۷۴) لازم به ذکر است که کانت، "قضاوت تعیین کننده" را از وظایف "خرد نظری" می‌داند و آن را در قلمرو "دانش نظری" که با هستی چیزها سر و کار دارد قرار می‌دهد. او در برابر این قضاوت، از قضاوت دیگری که تنها "تفکرانگیز" است سخن می‌گوید. "قضاوت تفکرانگیز" تنها اوج دهنده‌ی روان به سوی ایده‌های اخلاقی است. "قضاوت ذوقی" نیز شناسنده نیست، بلکه تنها "تفکرانگیز" و اوج دهنده روان بشری به سوی



را به دوری از فلسفه و نزدیکی به شعر سوق می‌دهد، همانا تبدیل شدن تمام جلوه‌های هستی به "شیء" در جریان تاریخی گسترش علم، تکنولوژی و فرهنگ است. رویکردی که ارتباط انسان با هستی را از میان برده و از "خود بیگانگی"<sup>۱</sup> را به ارمغان آورده است. هیدگر راه نجات بشر امروز از این گمگشتگی را در شعر می‌یابد. (خاتمی، ۳۰۳) نگاه شاعرانه به هستی نگاهی است که بی‌یاری اندیشه‌ی مفهومی، تنها بر ارتباط مستقیم میان انسان و هستی استوار است، نگاهی فارغ از سود انگاری، مفهوم پردازی و استدلال عقلی. در این نوع نگاه کردن، هستی همان گونه که هست بر انسان پدیدار می‌شود و این پدیدار شدن با مفهوم "ارتباط" پیوند می‌یابد. این ارتباط را هیدگر بر دو سویگی میان انسان و هستی استوار می‌کند. بدینسان هم هستی مجال حضوری بی‌واسطه می‌یابد و هم انسان از بی‌هویتی و بی‌خانمانی‌های پیدای می‌کند. او می‌گوید، بدون شعر ما بی‌وطنیم. (همان) شعر اجازه می‌دهد تا انسان جایگاه خویش را دریابد، زیرا شعر حجاب میان انسان و هستی را بر می‌دارد. (همان، ۳۰۷) شعر جنبه‌ی اصیل زبان است، به گونه‌ای که در سخنان روزمره‌ی آدمیان جذب شده و به شکل فرهنگ، بینش جهان روزمره را قوام می‌دهد. در شعر است که می‌توان امید داشت از بی‌جهانی، بی‌خانمانی و بی‌هدفی برخاسته از قالب بندی تکنولوژی غربی‌های یابیم. (همان، ۳۰۹) هیدگر این نگرش به هستی را "هستی‌شناسی بنیادی" می‌نامد، که در آن عالم و هر چه در آن است بی‌واسطه‌ی مفاهیم رخ می‌نماید. (بابک احمدی، ۸۱: ۱۳۷۴) شعر والاترین و بهترین چیزها از دیدگاه هیدگر است. آشکارا، او بر این باور است که در برابر توانایی‌های هنر شاعری، هر هنر دیگری، ناتوان از نمایان کردن هستی است. (بابک احمدی، ۷۴۳: ۱۳۸۱) هر چند هیدگر آشنایی چندان جدی با عرفان نداشت، اما اندیشه‌ی او در واپسین دوره‌ی کارش





آشکار می‌کند. (هیدگر، ۳۰۶: ۱۹۴۹) هیدگر آن گاه به تبیین مفهوم تکنولوژی در عصر یونان باستان پرداخته، و ارتباط آن را با شعر چنین بیان می‌کند که تخته<sup>۱</sup> یونانی قلمرو وسیعی از فن و هنر را در بر می‌گرفت و شامل مهارت‌های صنعتگران و نیز هنرهای زیبا بود. تخته به معنی پدید آوردن و تولید کردن به پوئیسس<sup>۲</sup> تعلق داشت و چیزی بود شاعرانه. (هیدگر، ۱۳: ۱۹۷۷) اما تکنولوژی مدرن فاقد این ویژگی است و بر آن است که به طبیعت هم چون منبع انرژی صرف بنگرد و تنها به سویی سودانگاران‌ی آن توجه کند و در نهایت بر آن چیره شود. (همان، ۱۴) هیدگر نمی‌گوید باید به دوران یونان باستان باز گردیم و یا این که از تکنولوژی روی گردان باشیم، بلکه مراد او چیره شدن بر هیچ انگاری بر آمده از نگاه تکنولوژیک به معنای امروزی آن به هستی است. او می‌گوید، ما به تکنولوژی ملتزم شده ایم و دیگر نمی‌توان آن را از زندگی‌مان حذف کنیم. هیدگر از یک "آری" و "نه" گفتن به تکنولوژی سخن می‌گوید. به تکنولوژی "آری" می‌گوییم، زیرا حال که وارد زندگی بشر شده، روی گرداندن از آن کاری بیهوده است، اما از طرفی ما می‌توانیم خود را از اسارت آن آزاد کنیم و به سلطه‌ی فراگیر آن در زندگی و اندیشه "نه" بگوییم. (هیدگر، ۵۴: ۱۹۵۵) در واقع هیدگر از گونه‌ای اندیشیدن سخن می‌گوید که نه بر تکنولوژی علمی و نه بر تفکر بخردانه استوار است. (هیدگر، ۳۹۱: ۱۹۷۷ ب) این اندیشیدن "تأملی"<sup>۳</sup> است و در مقابل اندیشه‌ی "حسابگرانه"<sup>۴</sup> قرار دارد. (هیدگر، ۵۴: ۱۹۵۵) اندیشه‌ی حسابگرانه مدام در حال تخمین زدن است، و احتمالات اقتصادی را در نظر دارد. کار این گونه اندیشیدن، حساب و کتابی مستمر، ارزیابی سودجویانه و سلطه بر جهان و آینده است، و تفاوت ژرفی با اندیشیدن تأملی دارد.

1 - Techne

2 - Poiesis

3 - Meditative thinking

4 - Calculative thinking



شاعرانه به هستی را تنها راه رهایی بشر از ورطه‌ی هولناک گمگشتگی و از خود بیگانگی می‌داند.

نکته‌ای که هیدگر را به طرد و رد متافیزیک و جانبداری از رویکرد شاعرانه به هستی سوق می‌دهد جای بسی تأمل دارد. با آن که او نمی‌گوید حقیقتاً "چگونه می‌توان به این نگاه و ارتباط بی‌واسطه به هستی دست یافت، اما اندیشه‌ی تأملی و شاعرانه که در پی سلطه بر طبیعت نیست، عارفانه بر افقی نظر دارد که روح بشری در آن تلطیف یافته و روابط انسانی و وجهه‌ای دگرگون می‌یابد. کانت بر این باور بود که ما را از اندیشه‌ی متافیزیکی گریزی نیست. این سخن کانت سخنان جولیان جینز<sup>۱</sup> در کتاب "خاستگاه آگاهی"<sup>۲</sup> را به یاد می‌آورد که می‌گوید، تغییر نیازهای اولیه به برقراری فرهنگ جدید انجامید و پس از آن آگاهی برای بشر ایجاد شد. (جولیان جینز، ۲۴۵: ۱۳۸۶) در پی این آگاهی ساختار و عملکرد مغز بشر تغییر یافته و دوگانه انگاری سوژه-ابژه به واسطه‌ی مفهوم پردازی اتفاق افتاد. او نیز به شیوه‌ای دیگر همان سخن کانت را تکرار می‌کند. در واقع جولیان جینز این نگرش به هستی را مولود آگاهی دانسته و آن را هم چون مکانیزم اجتناب‌ناپذیری حاصل عملکرد ذهن بشر می‌داند. ارتباط مستقیم با هستی که هیدگر آن را ویژگی انسان عصر یونان باستان می‌داند به زعم جولیان جینز به دلیل فقدان "آگاهی" و "من فردی" روی می‌داد. به همین دلیل در کتاب "ایلیاد" اثر هومر از آگاهی و اراده آزاد اثری نیست. «قهرمان ایلیادی فاقد هر گونه خود است».

(همان، ۹۰) ارنست کاسیرر<sup>۳</sup> نیز می‌گوید، در دنیای اساطیری تصور خود فردی غیر ممکن بود. او معتقد است که انسان در دوران باستان به هیچ وجه خویش را جدا از قوم، جامعه و فرهنگ خود، مورد تأمل قرار نمی‌داد و در اندیشه و عمل، خود را از

1 - Julian Jaynes

2 - The Origin of Consciousness in the Breakdown of the Bicameral Mind

3 - Ernst Cassirer



می‌یابیم. برای نخستین بار نیچه بود که آشکارا گفت شناخت حقیقت را باید به کنار نهیم. (رورتی، ۲۷: ۱۹۹۹) رورتی بر آن است که پدید آمدن همه چیز، از جمله من، زبان، جامعه، و هر آن چه در عالم است را به رویدادهای "اتفاقی" برگرداند و بدین سان اندیشه‌ی "ذات" و "بنیاد" را کنار نهد. (همان، ۲۱) او می‌افزاید، نیچه بر حق بود که تنها شاعران را دریابنده‌ی ارزش "اتفاقی بودن" می‌دانست. (همان، ۲۷) او همانند نیچه شاعر توانا را آفریننده می‌داند و او را به عنوان "قهرمان انسانیت" جایگزین دانشمند می‌کند. (همان، ۲۶) به عبارتی برتر شمردن کار شاعر از دانشمند همانا برتری دادن "آفریدن" است بر "یافتن"، برتری دادن دریافت ذوقی است بر دریافت علمی و برتری دادن کار خیال بازیگر است بر خرد که همواره در جستجوی امر ضروری، کلی، و یقینی است. (همان) رورتی به جای "یقین"، "اتفاقی"، به جای "یگانگی"، "گونگونگی"، و به جای "یکسانی"، "ناهمانندی" را با ارزش می‌داند. تأکید او بر اهمیت کار شاعر یا به عبارتی "شاعر توانا" از آن رو نیز هست که شاعر آفریننده‌ی واژه‌ها و استعاره‌هاست. در این معنا، هیچ مفهوم و معنایی مطلق نیست. به عبارتی شاعر کسی است که با کاربرد واژگان شعری، به نوسازی چیزها می‌پردازد. به همین دلیل او هگل را نیز از جمله شاعران می‌داند. (همان، ۱۳-۱۲) بدینسان او نیز همانند هیدگر برای شعر قلمرویی گسترده تر از قلمرو ادبیات قائل می‌شود. رورتی بر گسترش فرهنگ شاعرانه و زیبا شناسانه به جای خردگرایی تأکید می‌کند و نگاه شاعرانه را به جای نگاه خردمندانه می‌نشانند، زیرا بر آن است تا "اتفاقی" بودن را جانشین ضرورت یقینی کند و نیز بر آسان گیری به جای جدیت که آن را زمینه‌ی جزم اندیشی می‌داند، تأکید می‌ورزد. بر همین زمینه است که او بر مفهوم "طنز" تکیه می‌کند. این اصطلاح برای او مجموعه‌ای از طنز، کنایه، ریشخند، نگاه نقادانه و گونه‌ای بیان نامستقیم



جستجوی بنیادهای شناسایی، هستی، جامعه و در واقع هر آن چه هست و به اندیشه می‌آید، کشانده است. از سویی دیگر با گستردگی دامنه‌ی مفهوم متافیزیک نقش آن را در زندگی روزمره‌ی آدمیان و چگونگی تصمیم‌گیری آنان در وجوه مختلف زندگی نمی‌توان نادیده گرفت. افلاطون نخستین کسی بود که با دیدگاه دوگانه انگارانه‌ی خود مرز جدی میان روح و جسم، جهان معنا و جهان محسوس، حقیقت و مجاز و به عبارتی بود و نمود را مطرح کرد، و بنیان‌گذار اندیشه‌ی متافیزیکی پس از خویش شد. آشکارا همین اندیشه‌ی افلاطون است که سخت مورد انتقاد فیلسوفانی چون هیدگر و رورتی و فیلسوفان بسیار دیگری قرار گرفته است. از سویی دیگر انتقاد او از شعر و هنر به عنوان فاصله‌اش از حقیقت و برتری نهادن اندیشه‌ی مفهومی و نیز معرفت‌برآمده از خرد، موضوع انتقاد و مخالفت فیلسوفان زیادی است. در بخش بندی ارسطو و فیلسوفان پس از او از دانش، متافیزیک به عنوان دانش نظری تلقی می‌شد و امر ناشناختنی، کلی و عقلی به حوزه‌ی شناخت، اثبات و یقین قدم می‌گذاشت. ایمانوئل کانت به کار بردن مفاهیم و اصل‌هایی که تنها کاربرد روای آن‌ها حوزه‌ی تجربی است، و خرد به طور طبیعی آن‌ها را به عالم و رای تجربه تسری می‌دهد، را "متافیزیک جزمی" نامید، و ستیزه‌ی خرد با خود برای رسیدن به یگانه کردن گوناگونی‌ها را قلمرو متافیزیک و آن را امری اجتناب‌ناپذیر دانست. او در مقابل "قضاوت تعیین‌کننده" که در قلمرو خرد نظری جای دارد از قضاوتی سخن می‌گوید که صرفاً "تفکر انگیز" است. این قضاوت با اخلاق و هنر سر و کار دارد. پوزیتیویست‌های منطقی و فیلسوفان علم آن چه به محک آزمون تجربی در نیاید را متافیزیکی دانستند، و تنها اعتبار یقینی را از آن علم تجربی بشمار آوردند. برای مارتین هیدگر، فرا روندگی با متافیزیک پیوند یافت و رویکرد سوپراکتیویستی به عالم، و ابژه قرار دادن چیزها قلمرو متافیزیک نامیده شد. قلمرویی که در آن معنای "هستی" و "هستی‌داری" پنهان شده، و انسان به بی



خانمانی، بی هویتی و از خود بیگانگی دچار شده است. فیلسوفان پست مدرن نیز هر آن چه کلی، مطلق و تابع قوانین ضروری و یقینی بود را قلمرو متافیزیک دانستند، و خود بر بسیار گونگی، پراکندگی و اتفاقی بودن تأکید کردند. مفهوم "متافیزیک" با تمام برداشت‌های گوناگون از آن به طور کلی به قلمرو کلی گرای، خردباوری، مطلق گرای، دوگانه انگاری، فرا تاریخت و سوپژکتیویسم تعلق دارد.

آن گونه ارتباط با هستی یا به عبارتی هستی شناسی بنیادی که مراد هیدگر است دقیق و روشن نیست. او "اندیشه‌ی حسابگرانه"، که مولود نگاه مبتنی بر تکنولوژی و نیز سلطه بر طبیعت و عالم است را اجتناب ناپذیر می‌داند. با این همه انسان باید روی به سوی "اندیشه‌ی تأملی- معنوی" داشته باشد، آن هم با رویکردی شاعرانه به هستی، تا ارتباط با آن را حفظ کرده و از بیماری متافیزیکی نجات یابد. او در این راستا با بازگشت به دوران یونان باستان نمونه‌ای ارائه می‌کند تا نشان دهد چنین رویکردی غیر ممکن نیست. از دیدگاه او انسان عصر هومر بدون تفلسف می‌زیست و هستی بی حجاب مفاهیم منطقی، فارغ از دغدغه‌ی سود و زیان چهره آشکار می‌کرد. نکته‌ای که هیدگر را به رد و طرد متافیزیک و روی آوردن به "نگاه شاعرانه" سوق می‌دهد جای بسی تأمل دارد. با آن که او نمی‌گوید حقیقتاً "چگونه می‌توان به این نگاه دست یافت، اما اندیشه‌ی تأملی و شاعرانه که در پی سلطه بر طبیعت نیست، عارفانه به افقی نظر دارد که روح بشری در آن تلطیف یافته و روابط انسانی وجهه‌ای دگرگون می‌یابد.. هیدگر خود می‌داند که اندیشه‌ی حسابگرانه، مفهوم پرداز و دوگانه انگار امری اجتناب ناپذیر است.. اما این بدان معنا نیست که نتوان به گونه‌ای متفاوت به هستی نگریست. چشم انداز هنری و شاعرانه، یک نوع نگرش در میان بسیار گونگی از نگریستن است. شاید انسان قادر باشد میان این دو گونه اندیشیدن یکی را گزینش کند، اما پایداری در این گونه نگرش ممکن، امری قابل تأمل است. از سخنان هیدگر

این برداشت به دست می‌آید که هستی داری اصیل پدیداری نادر است و تنها اندک کسانی به آن دست می‌یابند، و از سویی پایداری در آن کاری دشوار است، زیرا اشتغال خاطر به زندگی و جهان هر روزی به واسطه‌ی "اندیشه‌ی حسابگرانه" بخشی از زندگی هر انسانی است. ارتباط با هستی آن گونه که مراد هیدگر است تنها می‌تواند برای هنرمندان، شاعران، فیلسوفان خاص، عارفان و پیامبران ممکن باشد.

نظر ریچارد رورتی در باره‌ی نگرش شاعرانه به هستی کاربردی تر از نظر هیدگر در این زمینه به نظر می‌رسد. رورتی بدون تکیه بر هستی‌شناسی بنیادی، تنها بر ارزش امور "اتفاقی" در برابر هر آن چه "یقینی" پنداشته می‌شود، تأکید می‌کند. "اتفاقی بودن" را او در شعر، طنز و هر گونه نگرشی می‌بیند که انسان را از "جزم‌گرایی" و "مطلق‌اندیشی" مصون می‌دارد. دیدگاه پراگماتیستی رورتی، به دنبال آشتی انسان با جنبه‌ی معنوی او، بی‌یاری نگرش متافیزیکی است. به همین دلیل او به چیزهای بسیار ساده، و در دسترس روی می‌کند، تا این گونه نگرستن، یعنی "نگاه شاعرانه" به هستی برای همگان امکان‌پذیر باشد.

بدینسان انسان غرق شده در "تفکر حسابگرانه"، و سخت دلمشغول جهان "تکنولوژی" و آثار آن، به رغم ضرورت اندیشیدن به نحو مفهومی - منطقی، باید راهی برای برقراری اندیشه به نحو تأملی بگشاید، و میان این دو گونه اندیشه پیوند ایجاد کند، تا "ضرورت" درگیری ذهنی با روزمرگی تنیده شده با تکنولوژی مدرن، او را به غفلت از "گزینش" اندیشه‌ی معنوی دچار نکند. حتی اگر تجربه‌ی این گونه نگرستن، اندک و گاه به گاه باشد، روی کردن بدان بیدار کردن پر ارج ترین جنبه‌ی بشری است که نباید مورد غفلت قرار گیرد.

### فهرست منابع فارسی

۱. احمدی، بابک، مدرنیته و اندیشه انتقادی، نشر مرکز، ۱۳۷۴
۲. احمدی، بابک، هرمنوتیک مدرن، نشر مرکز، ۱۳۷۷
۳. احمدی، بابک، هیدگر و پرسش بنیادین، نشر مرکز، ۱۳۸۱
۴. احمدی، بابک، هیدگر و تاریخ هستی، نشر مرکز، ۱۳۸۱
۵. افلاطون، جمهور، ترجمه فؤاد روحانی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۷۴
۶. اکرمی، موسی، کانت و مابعدالطبیعه، نشر گام نو، ۱۳۸۴
۷. پاپکین، ریچارد اچ، متافیزیک و فلسفه معاصر، ترجمه دکتر سید جلال الدین مجتوبی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۵
۸. جینز، جولیان، خاستگاه آگاهی در فروپاشی ذهن دو جایگاهی، ترجمه دکتر خسرو پارسا، دکتر شیوا دولت آبادی، انتشارات آگاه، ۱۳۸۶
۹. چالمرز، آلن ف، چپستی علم، ترجمه سعید زیبا کلام، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴
۱۰. حقیقی، شاهرخ، گذر از مدرنیته، انتشارات آگاه، ویراست دوم، ۱۳۸۱
۱۱. خاتمی، محمود، جهان در اندیشه هیدگر، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹
۱۲. ضیمران، محمد، گذر از جهان اسطوره به فلسفه، نشر هرمس، ۱۳۷۹
۱۳. عبدالکریمی، بیژن، هیدگر و استعلا، نشر نقد فرهنگ، ۱۳۸۱
۱۴. فن، ک. ت، مفهوم فلسفه نزد ویتگنشتاین، ترجمه کامران قره گزلی، نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۸۶
۱۵. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه یونان و روم، ترجمه سید جلال الدین مجتوبی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۵
۱۶. مک گین، ماری، ویتگنشتاین و پژوهش های فلسفی، ترجمه ایرج قانونی، نشر نی،



- Thinking, Harper Colophon Books, 1955
6. Heidegger, Martin, Kant and the Problem of Metaphysics, Translated by James S. Churchill forward by Thomas Langan. Indian University Press, Bloomington, Second Printing, 1965
  7. Heidegger, Martin, “on the Essence of Truth”, in Existence and Being, ed. W. Brock, H. Regnery, Chicago, 1949
  8. Heidegger, Martin, “The End of Philosophy And The Task of Thinking”, Basic Writings, ed. David Farrell Krell, trans, Frank A. Capuzzi, 1977B
  9. Heidegger, Martin, “Early Greek Thinking”, Basic Writings, translated by David Farrell Krell and Frank A. Capuzzi, Harper Publisher, New York, 1997
  10. Internet Encyclopedia of Philosophy, Douglas Burnham, Stanford shire University United Kingdom. H. D Burnham @ Staffs. Ac. UK
  11. Kant, Immanuel, Critique of Judgment, Translated by James Creed Meredith, Oxford, 1961
  12. Kant, Immanuel, Pure Reason, Translated by I. M. D, Meikeljohn, London, 1881
  13. Lyotard, Jean Francois, The Postmodern Condition: A Report on Knowledge, Minneapolis: University of Minnesota Press, 1984
  14. Nietzsche, Friedrich, The will to power, Translated by Walter

- Kaufmann and R. J. Hollingdale, New York, 1967
15. Rorty, Richard, *Philosophy and the Mirror of Nature*, Princeton University Press, 1980
  16. Rorty, Richard, *Contingency, Irony, and Solidarity*, University Professor of Humanities of Virginia, University Press, 1989, Reprinted 1993
  17. *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Plato on Rhetoric and Poetry, First Published 2003, Substantive revision, 2012
  18. *The Republic by Plato*. <http://www.idph.net> 18de maiode, 2002
  19. *The Highest of All the Arts: Kant and Poetry*, Laura Penny, From *Philosophy and Literature*, Volume 32, 2008